

بزرگ بقدر آدمی بود و فرنگی اندرون نشسته تارهای آن رامی نواخت و در پی دیگر از بیرون پنج پر طاروس و غیر آنرا انگشت میزدند و شعبهای مختلف ازان برمی خاست و از بسکه محظوظ بودند فرنگیان هر دم برنگ سرخ و زرد بر می آمدند و از حالی بحالی میرفتند و اهل مجلس ازان عجبوه حیران ماندند و تعریفش بوصف راست نمی آید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو زمان اعقل ناس بزعم او کیست و نام پادشاهان ببرند که پادشاهان مستثنی اند هر کدام معتقد خویش رامی گفتند حکیم همام گفت اعقل ناس خود را میدانم و شیخ ابوالفضل پدر خود را گفت برین قیاس • و درین ایام اخلاص با صاحب بر چهار مرتبه قرار یافته که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هر کس که هر چهار دارد هر چهار دارد و هر کس که یکی دارد یکی دارد و همه خود را مرید مخلص درگاه گرفتند •

و در محرم سنه تسع و ثمانین و تسعمایه خبر رسید که میرزا محمد حکیم از روی طلب معصومین باغرای فریدون خان که خال وی بود اما خال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شادمان نام نوکریرا از آب نیلاب گذرانیده مان مذکوره ولد بهگوان داس بر سر شادمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب گذشته در سواد سید پور آمد بنابراین هشت ماه بسپاهی زر نقد از خزانه داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در مرای باد که پانزده گروهی فتح پور امتخبر فتح شهباز خان رسید

در مان سنگه سه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که
 بفام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
 میربحر نوشته بودند یادست و بجنس فرستاد آن فرامین را خوانده
 مخفی داشتند و در دهلی خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بداغ
 مهدی قاسم خان نزول نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
 سعید خان در قلعه متحصن اند و در پانی پت ملک ثانی کابلپی
 وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت ازورنجیده در
 منزل شاه منصور فرود آمده اورا وسبباً ملازمت ساخت و چون
 در میان این دو کس ارتباطی ظاهر و مناسبتی چندان نبود درین
 وقت جدائی ثانی خان را از میرزا محمول بر تدبیر میرزائی کرده
 خاسی از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگمانی سابق بر شاه منصور
 هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد
 سوگند نیامد چه مقرر شد که برهان قسمی حجت نمی تواند
 بود و در نواحی شاه آباد ملک علی برادر قاضی علی که حالا کوتوال
 لاهور است در خطی مجهول یکی بفام شاه منصور از زبان مشرف
 بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگری از موهومی
 مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را اولاً و میرزا را ثانیاً و
 مقرر داشتن میرزا پرگنه را که آن هم موهوم یا معلوم بود در یک
 خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که شرف
 بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقار پرگنه فیروز پور بود
 در سی گروهی لاهور بآ فای خود نوشته که من بوسیله فریدونخان
 میرزا را دیدم و همه جا اعمال خود فرستادند اما پرگنه مارصاف

داشتند و آن گمان یقین شد و اکثری بلکه تمامی امرا که از شاه منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق سعی در قتل او کردند و صباح دیگر بخدومت رای فرمودند که او را در منزل کچه کونت از حلق آریخته بردار کشند و مظالم چندین خلیق قلاده گردن او شد و تا روز قیامت معلق مانند ایاک و خدمه الملوک فانهم يستعظمون عند السلام رد الجواب و يستحفظون عند العقاب ضرب الرقاب

خوش باش که ظالم نبود ره سلامت

و از راه سرهند بکلانور و رهتاس رسیده به نیلاب رفتند و میرزا این اخبار شنیده و از آب لاهور گذشته تا کابل بدان باز نکشید و سر ^{یوم یهر المرء من اخیه ظاهر شد و در ماه ربیع الثانی این سال بر} گذار نیلاب که بمندساگر مشهور است قلعه ادک بذارس در مقابله کدک بذارس تعمیر فرمودند و از آنجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیچ خان و دیگر امرا روانه کابل گردانیده و سان سنگه را پیشتر از آن با جمعی از خوانین بجایب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه ابو الغضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا بابلیچی گری فرستاده استعفای تقصیرات خود نمود و حاجی حبیب الله را از درگاه همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند که عفو مشروط است بنداومت برگزیده و سوگند بر آورده و فرستادن همشیره خود که در نکاح خواجه حسن است بدرگاه میرزا بجایب گفت که بفرستادن همشیره خواجه حسن راضی نیست که او را به بدخشان برده و من از کرده بسیار پشیمانم کرده ام توبه و از کرده پشیمان شده ام

کانوم باز نگوشی که مسلمان شده ام

و در پانزدهم جمادی الثانی از آب نیلاب گذشته خواهی نظام الدین احمد را در جلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که کنکاش را بما گفته فرستد عرض کردند که آمدن بایلغار عین مصلحتی است و از آنجا هم نظام الدین احمد و هم حاجی حبیب الله باتفاق آمده در پشاور پیغامهای خویش آوردند نظام الدین احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال میگویند که ما کافی ایم اما به زمان حال همه این می گویند که فتح در قدم حضرت است و شاهزاده سلطان سلیم را باراجه بهگونتهه داس و قاضی علی میر بخششی در اردو گذشته و هر روز بیست بیست کرده راه طی کرده جریده در موضع سرخاب پانزده گروهی اردوی شاهزاده مراد رسیده بود که میرزا محمد حکیم در هفت گروهی کابل بموضع خرد کابل نام با برادرزاده که حکم شاه بیچه شطرنج کبیر داشت جنگ مردانه کرده آخر راه فرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بعبد الله خان او زیک برود شاهزاده بکابل در آمد و پیش از جنگ بیک روز فریدون خان بر چند اول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بسیار بقتل رسانیده خزینه قلیچ خان و دیگر امرا غارت کرده غنیمت واقربوده بود و حاجی محمد نام احدی که از ملازمت بداکچوکی رفته بود در وقت تاراج بدان جا میرسد و این حال را می بیند و باز گشته در سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روز دیگر که از آنجا کوچ می کنند خبر فتح می آید و دهم ماه رجب به قلعه کابل در می آیند و هفته بسیر باغهای آن

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم قضیه فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بسیار می نمایند چنان معلوم می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهباز خان به اتفاق بعضی امرا کرده و آن خط اخیر نیز که سبب قتل او شده ساختگی امرا بوده و ندامت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور میخوردند قتل شریفست که مدعا بود و شد باعث آن امداد مردم و آن پشیمانی حکم نوش داروی سهراب داشت و لطیف خواجه میر شکار را نیز میرزا فرستاده و مزد و عفو تقصیرات داده از رفتن او در اولکه ارزبکیه مانع می آیند و میرزا محمد حکیم عهد و قول دولتخواهی بحضور او می کند و علی محمد اسپ را همراه ساخته بدرگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را گذاشته بایلغار بجلال آباد که اردوی بزرگ در آنجا بود معاودت می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندند و از جلال آباد فوجی برای قاضت و باخت دامن کوه کتور مشهور ملک کفار نامزد گردانند منزل به منزل در دوازدهم شعبان بکنار سندساگر میرسند و در آنجا از پل بیکروز گذشته و تمام اردو را گذرانیده بکوچه های پیایی در سلخ رمضان بلاهور شتافتند و حکومت پنجاب را باز بسعید خان و راجه بهگوان داس و مان سنگه گذاشتند و در میان هردو آب در پنجاب برای تحقیق معاملات ایامه آن صوبه صدری معین ساختند که ملا الهداد امروده و ملا الهداد نبوی سلطان پوری و ملا شاه محمد شاه بادی و ملا شیرینی

شاعر باشند و اول و رابع به نیک نفسی و ثانی و ثالث بدن نفسی شهرت یافتند و ملا شاه محمد به شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی بآن عظمت پروانه نوشته که یا قومنا اچیپوا داعی الله و در میان دراب شیخ نیدزی را صدر ساختند و آن طرف گنگ حکیم همام و صدر پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پت رسیدند درین منزل شهید از خان که در مدت غیبت از کوهی راست تا پنجاب ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی که خواسته داده بود با طمطراق و کبر و فر آمده ملازمت کرد و چون از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چندین دلاسی سپاهی نمی کردم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از شما و سپاهی از شما بهر که هر چه داند بدهید و از هر که خواهید منصب و جایگیر باز گیرید

ز هر که خواهی بستان بهره خواهی ده

و در بدست و پنجم شوال بدهلی تشریف آوردند و شاهزاده خورد و بیگمان به استقبال آمدند و در پنجم ذی قعدة بمستقر خلافت رسیدند و درین سفر چون از من بتقریب تعلق خاطری عظیم بمظهری نام از مظاهر الهی و آزادی و ارستگی که تا بیک سال درمت در بسار ماند و احوال غریب و صعب دران وادی گذرانیده تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود به مرض رسانید که از جمله مدد معاشیان است و نشست و پس از آن قریب کابل نیز روزی بصدر جهان فرموده بودند که از اهل سعادت هر که

درین لشکر همراگ است و آنکه حاضر نیستند همه را نوشته بدار
 چون نوبت بفقیر رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
 صاحب تاریخ نظامی که پیش ازان بیک سال با آشنا شده رابطه قوی
 که گویا صد ساله است پیدا کرده بودم از نهایت دل سوزی و مهربانی
 جبلی که بر همه احباب عموماً و بر فقیر خصوصاً داشت مریض
 نویسانید و گذرانید و الحق ملازمت مخلوق و طمع ازوی و خوف
 از مرض شدیدتر است و درین مدت مفارقت پوسته خط بالایی
 خط میفرستاد که چون در آمدن مساهله واقع شده در استقبال خود
 لا اقل تا لاهور و دهلی و متهره بدانچه مقذور باشد سعی باید نمود
 که کار عالم است و احتیاط شرط صرا که یک ساعت ازان حالت
 بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت پرداختن بعاقبت اندیشی
 و نفع و ضرر دیگر کجا بود و اَفْوَضُ اَمْرِی اِلَى اللّٰهِ عَافِیَتِ کَرِخُوکُ کَرَد

تو با خدای خود انداز کار و خوشدل باش

که رحم اگر نکند مدعی خدا نکند

و دران عالم گاه گاهی در خواب از من ابیات سر بر میزد و ازان جمله
 شبی این بیت در منام گفته و بعد از بیداری تا مدتی بر یاد آن
 زاری و بیقراری داشته ام که

آنینه ما روی ترا عکس پذیر است

گر تونه نمائی گنده از جانب ما نیست

بعزت الله و جلالة که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
 باشد و هنوز لذت آن فرق از دل نمیرون و هرگاه که آن را یاد می
 کنم زار میگیرم که کاشکی همدران هنگام سر زپا برهنگی از عالم می

رفتم و خلاص از تفرقه می یافتم

خوش آنکه دید روی ترا و سپرد جان

آگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چیزی معلوم شد و فیضی بدل رسید که اگر عمرها بتقریر آن

پردازم و شکر آن گذارم از عهده عشر عشیر آن نتوان برآمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمه عشق

زان زمزمه ام ز پای تا سر همه عشق

حقا که به عهد ها نیایم بیرون

از عهده حق گذاری یک دم عشق

و در آن ایام توجه بکابل برادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت

خطبه و سکه بنام خود ساخته خطاب بهادر شاهي یافت و میگوبند

که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفید شه سلطان (؟)

پدر سلطان و خود سلطان زهی سلطان بن سلطان

و عاقبت بدست نوکران اعظم خان بقتل رسید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش * سیلی خواهد به ضرورت سرش

آن نشنیدی که فلاتون چه گفت * مور همان به که نه زوبد پرش

و چون معصوم خان فرخودی در کوه هوالک حیران و سرگردان

می گشت بوسیده اعظم خان گداهان خود را در خواست و فرمان

استمالت بنام او رفت و در فتح پور آمده کورنش کرد و بعد از ایامی

چند نیم شبی از دربار بسنگها سن سوار مراجعت بمنزل نموده بود

که جمعی مسلح بیرون دروازه شهر برو میبزنند و پاره پاره می سازند

و نیابت نیز بوسیله بیدگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده بود بخدمت رسید و او را برای خاطر عمش شهاب الدین احمد خان حاکم مالوه چند روزی جان بخشی کرده بقلعه رننه نپور فرستادند و آنجا محبوس بود و کارها کرد که نتوان گفت و بداتفاق محبوسان آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سده نهمد و نود و هفت فرمان فرستاده کارش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیدگم که والده دیگر پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضه جنت آشیانی داشت محدوده بصلاح و عفت و همت و خیر و برکت بود بعالم آخرت شتافت و تفرقه عظیم بحال مجاوران روضه و سکنه آن مقام راه یافت و دران ایام شیخ قطب جلیسری را که مجنوبی خرابی بود از دست شیخ جمال بختیار طلبیده با احبار فرنگیان در بحث انداختند و از باب عقل و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند افروزند تا من بمعارض خود در آیم و هر که سلامت برآید محق امت همچنان کردند و او دست در کمر فرنگی زد گفت هان بسم الله و هیچ کدام از فرنگیان جرأت نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر در بکر فرستاده تا همان جا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ فقرا را بجایها فرستادند و اکثری را بقندهار فرستاده اسپان طنبیدند و درین ایام جماعه را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و تزویقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون پرسیدند که ازین خرافات توبه کنید می گفتند توبه داده ماست و همچنین شریعت و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا به بکر و قندهار برده سوداگران کرهای ترکی نژاد عوض آنها

آوردند و نبیره‌های شیخ ادهن را از کبار مشایخ جونپور باهل و میال طلبیده باجمیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک درسه از آنها در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ حسین نبیره حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که تسلیم خاطر خواه نمی‌کرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از آنجا در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش با استغنا نمودن و ادای بی اخلاصی از و فهمیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام الدین احمد بدقربیب طلب التماس قاضی فتح پوری از بکر و شیخ کهال بیدابانی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده از آن روی که زمین بوس بیجا آوردند حاضر زمان طلب داشته حکم خلاص فرمودند اما کهال بیدابانی که قلابهایی او را در حبس خانه بکر نسبت با خانخانان بر آوردند و در رتبه‌نپور فرستادند و شیخ حسین را باز حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه ازین پیشتر مذکور شود ایشاء الله تعالی •

و در نهم محرم سنه تسعین و تسعمایه (۹۹۰) اعظم خان از بنگاله آمد و شبی در اثنای محاوره با او گفتند که ما دلایل قطعی بر حقیقت تناسخ یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شد و خواهد کرد او هم قبول نمود و چندی از اسرای نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته برای دفع معصوم کابلی نامزد گردانیدند *

و پانزدهم شهر صفر این سال تحویل نوروز و شروع در سال بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم عامل نیرسان چو در آید بعمل * در تحویل صدف کرد ز تاریخ حمل

و آئین بندی هر دو دیوان خانه خاص و عام بانواع قماشهای لطیف
فرموده آشپای قیمتی گوناگون ترتیب نموده و پردههای رنگی و
تصویرهای بی نظیر گرفتند و سرا پردههای عالی امرا شدند و بازار
اگره و فتح پور را نیز بنام دستور آراسته تا هژده روز درست جشن
عالی داشتند و اقسام طوایف اهل نغمه و ساز هندی و فارسی و
ارباب طرب از مرد و زن هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از
امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب مهمانی
از دیگر گرفتند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از
زمان بعثت پادشاه علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام
شد و هیچ مانعی برای اظهار نوعی خفیه که در دل داشتند
نماند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه
تمام از آنها بایستی نمود خالی ماند بفراخ بال در صد ابطال احکام
و ارکان اعلام و بر بست ضوابط و قواعد نومهمل و مختل و ترویج
بازار امساک اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در
سکه تاریخ الف نوبسند و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و احتراعات
دیگر عجیب و غریب بجهت مصالح و حکم بروی کار آمد و حکمهای
ابدائی کردند که عقل دران حیران بود ازان جمله اینکه سجده به
عبادت زمین بوس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهت
رفاهیت بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و منزه و فساد ازان
نزیاد مباح باشد بخلاف مستی مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این
چندین می یافتند سیاست بلدغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت
دوکان شراب فروشی بر دربار باهتمام خاتون دربان که در اصل از نسل

خمار اہمت بر پا کرده نوحی معین نہادند تا ہر کسی کہ برای علاج بیماری ابتداء خمر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف بنویسند انگاہ بہرہ و مردم باین حیلہ بلباس اسامی می نویسایندند و می بردند کہ تحقیق میکرد و دوکانی برای مستان باشد می گفتند کہ لحم خنزیر نیز از اجزای ترکیب ان خمر بود و اللہ اعلم و باوجود آن احتیاط فتنہا و فسادہا سر بر میزد و ہر چند جمعی را ہر روز عقوبت و ایدامی کردند نتیجہ بران مترتب نمی شد و از قبیل کجدار و مرہز بود دیگر فواحش سمالک محرومہ کہ در پای تخت جمع شدہ از حد حصر و عدا فزون بودند از شہر بیرون آبادان ساختند و آن را شیطان پورہ نامیدند و انجا نیز صحافی و داروغہ و مشرفی نصب کردند تا ہر کہ بآن جماعہ صحبت دارد یا بخانہ بہ برد اول نام و نسب خود بنویسند انگاہ باتفاق تمغاجیان جماع ہرچہ خواهد کند و بی ابن صورت نگذارند کہ اہل طرب را مردم شب بخانہ خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگر کسی خواهد کہ بہکارت آنها بہرہ اگر خواستگار از مقربان نامی است داروغہ بہ عرض رسانیدہ رخصت از درگاہ بگیرد و الا نہ درین صورت ہم لوندان کارہا بلباس میکردند و از سرمستی و سفاہت خونریزیہا می شد و ہر چند بقصاص می رسیدند طائفہ دیگر بفخر و مہاہات مباشر آن امر می گشتند

حسن بی پایان او چندان کہ عاشق میکشد

زمرہ دیگر بہ عشق از غیب ہر بر میکند

و از فواحش چندی را کہ مشہور بودند پنہانی طلبیدہ تحقیق می

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن امرای
 نامدار معتبر را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس
 میداشتند و ازین جماعه یکی نام راجه پیرپرکه خود را سرید باخلاص
 میگرفت و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفته با مهمات فضایل
 اربعه متصف ظاهر می ساخت راز بدات خود هم نمیکذشت برد و
 او آن زمان در پرگنه کوره بجایگیر خود بود چون این خبر پرده
 داری بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مشتمل
 بر استمالت اورفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیط
 دران باب و منشای آن این بود که چون از خوردن سالی باز
 صحبت با هنود رنود داشته تعظیم گاو که باعث قوام عالم است
 بزعم ایشان در خاطر سرکوز بود و دختران راجهای عظیم هندی که
 خیلی بتصرف در آورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
 گوشت گاو و سیر و پداز و صحبت بارش دار و ابدال آن کمال
 احترام داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجالس
 بطور خود میکردند و می کنند بنابر اچوئی و بی روی خاطر ایشان
 و قبایل ایشان از نچه مکاره طبیعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
 نهایت صرافقت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
 فعل شایع شد و مفاعیل و تفاعیل ریش تراش دلایل گذرانیدند
 که ریش از خصیتین آب میخورند و لهذا هیچ خواجه سرای را چون
 ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه خطر باشد و نیز
 پیشیندان مرتاض نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
 ملامتی بودند و حالا ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

نه در گذاشتن آن چه اکنون ربش تراشی را فقهای نادان عیب می کنند و اگر بنظر اصاف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و مفتیان ماچن محال نیز روایتی مجهول آوردند که کمایفعله بعض القصات و لفظ عصات را تحریف گنند که عمل بعضی قاضیان عراق حلق لحدیه بود روزی حکیم ابوالفتح در ابتدای ملازمت محاسن فقیر را از مقدار مهرود اندکی کم دید بحضور میر ابوالغیت بخاری مغزوری مبروری رحمة الله علیه گفت که از شما قصر خوب نبود گفتم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفتم بعد ازان همچنین نکنید که بد نما و نازیبا است بعد از چند گاهی خود از حیدربان و جویقیان بلکه از هندوان گذرانیده دق لقی زده پاک و صاف شد چنانچه محسود امارد لاح گشته در موی تراشی موی شکافی میکرد

من عیر اخاه بذنب لم بمت حتی ابتلاه الله به

و نواختن نافوس نصاری و تماسای صورت ثالث ثلاثه و بلبلان که خوش گاه ایشان است و سایر امور لعب و وظیفه شد و • کفر شایع شد • تاریخ یامند تا کار بعد از ده در آرزو سال بیجائی رسید که اکثر مخادیل چون میرزا جانی حاکم تده و دیگر اهل ارتداد خط خود نوشته دادند باین مضمون • هذه صورته • منکه فلان دن ولان باشم بطوع و رغبت و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقابدی که از پدران دیده و شنیده بودم ابرا و تبراً نمودم و در دین الهی اکبر شاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان و ناموس و دین باشد قبول کردم • و این خطوط که لعنت نامه پیش

نبود بسمجتهد شرع جدید سپرده باعث اعتماد و تربیت ایشان میشد
 یکان السموات یتفطرن منه و تلتقی الارض و یخرا الجبال هذا و
 بررغم اسلام خنزیر و کلب از نجس بودن باز مانده درین حرم
 وزیر قصر نگاهداندند هر صبح نظر بران عبادت می شمردند و هندوان
 که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوب ازین ده مظهر است که
 حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانه عما یقوان

و آنچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
 است که اگر یکی ازان در آدمی باشد وی مگر در سگ ساختند
 و بعضی معتقدان که بخوش طبعی در همه وادی ز پملک اشعرانی
 ضرب الدمل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخورند
 و جمعی از سرودان شاعران عراقی و هندی تدبیرت نموده ابای
 ازان نداشته بفخر و مباحات زبان آنها در دهان میگرفتند

بگوبامیر کاندز پوست سگ داری و جیفه هم

سگ از بیرون در گردد تو هم کسه مگردانش

دیگر فرضیت غسل جنابت مطلقا ساقط شد و دلیل می آوردند که
 خلاصه انسان نطفه منی است که تخم آور بدش نیکان و پاکان است
 و این چه معنی دارد که بخروج نول و غایب غسل واجب نشود و
 خروج این طور شیئی لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مناسب
 آنست که اول غسل کنند بعد ازان جماع و همچنان طعم روح هیت
 که از جماد است بختن چه یعنی که هیچ حظی ندارد بلکه روزی
 که این کس متولد شده باشد دران روز جشن عالی بسازند و انرا

آش حیات نامیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شیر
مباح باشد که صفت شجاعت درین کس سرایت کند و همچنین
دختر عم و خال و قرابت قریبه را نکاح نکند که میل کم میشود و
همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده
سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طلا و ابریشم پوشی
خود عین فریضه گشت روزی هفتی ممالک محروسه را دیدم که
جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب
بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد
پوشیدن حریر نیز مباح است گفتم ظاهرا نظر بآن روایت باشد که مجرد
حکم سلطان کفر است گفت نی غیر این هم والله اعلم نماز و روزه
و حج خود پیش ازان ماقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
ملا مبارک شاگرد رشید شیخ ابوالفضل رسایل در باب قدح و تمسخر
این عبادات بدلائل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
تاریخ هجری عربی را تغیر داده ابتدای آن از سال جلوس
گرفتند که نهصد و شصت و سه بود و ماهها را برهم ملوک عجم که
در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیان
زردشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهایی مسلمانان و
رونق آن شکست مگر برای خاطر خطبه جمعه که پیران مفلوک
ناشناس میدفته باشند و آن را سال و ماه الهی نامیدند و در تذکرها
و مهرها تاریخ الف نوشتند باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض
دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و نفع و تفسیر

و حدیث و خواننده آن مطعون و مردود و نجوم و حکمت و طب
و حساب و شعر و تاریخ و افسانه رایج و مفروض و حروف خاصه
زبان عرب مثل ثا و حا و عین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف
ساختند و عبد الله را ابد الله و احدی را اهدی و امثال آن اگر می
گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی
بطریق نقل آورده متمسک می ساختند که

ز شیرشتر خوردن و سوسمار * عرب را بجائی رسیده است کار
که ملک عجم را کنند آرزو * تفو یاد بر چرخ گردان تفو
و هرجا بیستی شبهه آمیزی که موافق مشرب خویش از اساتذہ می
شنیدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات سجد راک (۴) که در
باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
واقع شده برین قیاس در هر رکنی از ارکان دین و در هر عقیده از
عقاید اسلامیه چه اصول چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت و تکلیف
و تکوین و حشر و نشر شبهات گوناگون بتمسخر و استهزا آورده اگر
کمی در معرض جواب میشد جواب همه منع بود و معلوم است که
مستدل با مانع چگونه پس می تواند آمد خصوصاً وقتی که توجه نافذ
الامر قاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است

آن کس که بقرآن و خبر زو نرہی

آنست جوابش که جوابش ندهی

و خانمانها بر سر این مباحثه رفت و حاشا که این مباحثه باشد
بلکه مکابره و مشاغبه بود و دین فروشان برای خوش آمد شکوک
منروک را از هرجا پیدا کرده بتحفه می آوردند مثل آنکه لطیف

خواجه که از بزرگان و بزرگ زادگان ماورالنهر بود در شمایل ترمذی
 در آن حدیث که کانه جید دمیة شبیه آورد که گردن پیغمبر علیه
 السلام را بگردن بتی تشبیه دادن چون باشد و همچنین حدیث
 ذاقه قصوی را که در سیر مشهور است و زدن قافله قربش در
 اوایل هجرت و همچنین چهارده زن خواستن و تحریم نسا بر ازواج
 در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفصیل آن
 را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخت را شرح دادن • شبی باید دراز و ماهتابی
 و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از سقربان چهل کس
 بعد از چهل تن بنشینند و هر کس هرچه داند بگوید و هرچه خواهد
 پرسد و اگر کسی از مسئله علمی می پرسد می گفتند که این را
 از ملادان باید پرسید و چابزی که تعذوف بعقل و حکمت دارد از ما
 و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب سیر
 مذکور می ساختند خصوصا در خلافت خلفای نته و فاضله و دک
 و جنگ صفدن و غیر آن که گوش از استماع آن کر باد خود بزبان
 نتوان آورد و شبعان غالب و سنان مغلوب و اخذار همه جا
 خابف و اشار ایمن بودند هر روز حکمی تازه و قلدھی جدید و
 شبیه نو برزی کار می آمد و ابدات خود در نفی دیگران دیدند
 و ازین نکته که هر دانی منافی می باشد ذاهل بنابران مقبولان
 مردود و مردودان مقبول و نزدیکان دور و دوران نزدیک بودند سبحان
 من تصرف فی ملکه کیف یشاء و بر زبان عام کالانعام جزورد الله
 اکبر چبزی دیگر نبود و غوغای عظیم برخاست و ملا شیروی

دران وقت قطعه گفته مشتمل برده بیت و این ازان جمله است

تا بزابد هر زمان کشور بر انداز آفتی
فتنه در کوی حوادث کد خدا خواهد شدن
با عقاب قرض خواه تبغ در ارباب شرک
بار سراز ذمه گشتن ادا خواهد شدن
فیلسوف کذب را خواهد گریبان پاره شد
خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن
شورش مغز است اگر در خاطر آرد جاهلی
کز خلائق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن
خنده می آید هوا زین بدت بس کز طرفگی
نفاق بنم منعم و ورد گدا خواهد شدن
پادشاه اسمان دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نوروزی اکثری از علماء و صلحا بلکه قاضی و مفتی
را نیز در وادی قدح نوشی آوردند

عشقت خبر ز عالم بیهوشی آورد
اهل صلاح را بقدح نوشی آورد
یاد توای نگار چه معجون حکمت است
گر هرچه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر مجتهدان خصوصا ملک الشعرا می گفتند که این پیاله را
بکوری فقها می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و
روز آخرین جشن نوروز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

را بزیادتی منصب و جایگیر و اسب و خلعت فراخور مهمانی و پیشکش ممتاز گردانیدند *

و درین محل شاهمخان جلایراز بنگاه و راجه بهگوانده داس از لاهور آمدند و در مدت غیبت اعظم خان و سایر امرا که از حاجی پور پدای تخت آمده بودند خبیثه بهادر نام نوکری از معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در بهار خلیل انداخت و محمد صادق خان باتفاق محب علی خان در جنگ برایشان غالب شد و خبیثه بقتل رسید *

و درین سال شاهزاده سلطان سلیم باستقبال گلبدن بیگم و سلیمه سلطان بیگم که از حج مراجعت نموده بودند باجمیر رفت و درین ضمن تطغلازیارت روضه مطهره نیز واقع شد و نذرها موقوف ماند و در همین ایام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودی باتفاق اعظم خان بدفع معصوم کابلی مامور شد و رفتند و شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل نرفته بودند بکومک صادق خان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان گجراتی که باهم بسفر حجاز رفته بودند رسیدند و جنگی گران رزنی که فیلی قوی هیکلی می بایست تا آن را بردارد و نقش پای بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب میگفت که این نقش قدم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است
بر لوح سرتربت خود نقش تو کندیم
تا روز قیامت سرما و قدم تست

و تا چهار کروه راه باستقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

بر داشته چند قدم راه بپزند و باین دستور بشهر رسانیدند •
 و در نوزدهم ماه شعبان وزن شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در
 سال آینده شیخ عبد النبي و مخدوم الملک که اخراج موبد یافته بودند
 اخبار میرزا محمد حکیم و باغی گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات
 آمدند و طمع در ریاست سابق بسته از سر الزایل لایمود غافل بودند
 دنیا فراخست ای پسر تو گوشه ما گوشه

همچون مایخ از کشت شه تو خوشه ما خوشه

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سنه نهصد و نود
 و قاضی علی از فتحپور بجهت تحقیق اموال او نامزد شده بلاهور
 آمد و چندان خزاین و دمایین او پدید گشت که قفل آنها بکلید
 وهم نتوان کشاک از آن جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانه
 مخدوم الملک که به بهانه اموات دفن کرده بود ظاهر شد و آنچه
 پیش مردم ماند عدد آن را جز آوردگار عز شاه دیگر کس نداند
 و آن همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل
 خزانه عامره گردید و پسوان او چندگاه در شکنجه رنجه بویه بدان گریه
 محتاج شدند و شیخ عبد النبي در فتحپور رسید و سخنی چند
 درشت گفت و مشتی مضبوط بنفس خود بر روی او زدند گفت
 بکاره چرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در
 وقت رخصت مکه معظمه بار داده بودند حواله راجه تودرمل
 نموده و مدتی چون کروریان در کچهری دفتر خانه محبوس
 ساختند و شبی جماعه او را خفه کردند و بحق واصل شد و روز
 سه روز در میدان منارها تا نماز دیگر افتاده بود آن فی ذالک لعبرة

لؤلؤی الابصار و این فضیله در سال نهصد و نود و دو روی نمود * شیخ کندی * تاریخ یابند و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کاندبی گفتند * کاندبی نیست شیخ ما کندی است فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سر نوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در بهر نرم است و در کین درشت و درین سال بوته رباضت و عبادت و صورت طاعت و مجاهدت و پیکر روحانی و مظهر لطف ربانی قدوس اهل کشف و حال شیخ جلال تهبانیدسری روح الله روحه مقیم روضه رضوان گشت و * شیخ الاولیا * تاریخ وی یابند و همدرین سال آصف خان میر بخش ثانی که مبرز غیاث الدین عالی نام داشت جای خود را بمیرزا جعفر برادر زاده خویش که بعد از آن آصف خان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین گذرد و * خدا یارش باد * تاریخ یابند همدرین ایام حاجی ابراهیم سرفندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون شنیدند که او رشوت بسیار گرفته و زبان بسیار نگاهداشته و میخواست که بدکن رود گرفته آوردند و چندگاهی بحکیم عین الملک سپردند و بعد از مدتی بقلمه رنجه نمود فرستادند تا از اوج رفعت بحضیض مذلت انداخته کام خویش از وهم حاصل کردند و درین سال شیخ مبارک در خلوت بحضور پادشاه با پیر برگفت و قرار داد که چنانچه در کتب شما تحریفات است درین ما نیز تحریفات بسیار رفته و اعتمادی نمائند درین سال مخذولان بی عفت و بی عافیت گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسمعیل اول برهان قاطع در میان نمی آید آخر قرار بران یامت که می

باید که اراده خاطر بمرور زمان و تدبیر بی شمشیر بظهور آید فی الواقع باین دعاوی و دواعی اگر اندک بذای می بود اکثری از خواص را تا بعوام چه رسد بدام شیطانی میگردانند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخوانند

در نهصد و تسعین دو قران می بینم
 و ز مهدی و دجال نشان می بینم
 یا ملک بدل گردد یا گردد دین
 مری که نهان است عیان می بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه بهگونه داس گفته که خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفه دیگر و رای ایشان کدست بفرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغیر احکام ملت زهرا وقوع و شیوع یامت و احداث بدعت • تاریخ یادتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تذکرات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام انجایست تعصب در رخص دارند قاضی را بانواع عقوبت و رسوائی هلاک خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمه الحق با کذابان شنیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را مخیمت دانسته سوای مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خاکپای او را بجای توتیا می شمردند و از سعادت فطری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هرچند رخصت هیچ می طلبید دل از روی

توانستند کند تا آخر بان سعادت فایز شد و در بطحا و یثرب زادگاه
الله شرفا و تعظیما رفته و عز قبول ابدی یاعنه ازین خاکدان کهنه
همانجا درگذشت

عیشی که ز پیش گشتی آگاه • زر خرمی که پایدار است مخواه
عمری که در مرگ همی یابد راه • گوخواه در از باش خواهی کوتاه
و بجای او قاضی عبدالسمیع صادره الذهری • میان کالی را که قاسم خان
موجی شاعر این بیت که

پیری ز قبیلۀ معزز • ربشی چو گل سفید یک گز
مگر در حق وی گفته باشد و شطرنج بگرو می باز و اکثری میدهد
و پیداله کشی خود علانیه آفریده اوست و رشوت نظر به مذعب او
فرض وقت است و سود را در قبالات قرض و سجالات بموجب حکم
وضع نموده می نویسد قاضی القضاة ساختند و الحق چون رجوع
بشرع و دین نمائده از برای رفع بدنامی این قدر هم بس بود و
درین ایام نماز بجماعت و آذان که هر پنج وقت برای خاطر جماعت
در دربار می گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
امثال آن بجهت رعایت خاطر کافران بیرونی و دختران اهل حرم
اندرونی گران می آمد تا بمرور ایام اساسی چندمی را از مقربان
که باین نام مسمی بودند تغییر داده مثلا یار محمد را و محمد خان
را رحمت میخوانند و می نوشتند برین قیاس اگرچه بر اکثری
ازین مخاذیل اشقیاء اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغیر
گنجایش داشت بلکه واجب بود از آنکه بستن جوهر نفیس بر
گردن خوک ذمیم ستم است و این همه آتش از آگه برخاسته

که خان و مان اکبر و اصغر ازان سوخت و اخبرکار آتش درگور
آتش زان نیز افتاد خداهم الله

تو ای مرد سخن پیشه که بهر چند مثنوی دون
زدین حق بماندستی به نیروی سخن دانی
چه سختی دیدی از سخت که رفتی سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردی گرد آلانی

در ربیع الثانی سال نهصد و نود هیات پناه میر فتح الله
شیرازی که در وادی الهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام
علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نیرنجات و جراثقال نظیر خود
در عصر نداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکهنی
بفتح پور رسید و حسب احکم خان خانان و حکیم ابوالفتح
باستقبال رفته به ملازمت آوردند و به منصب صدارت که سیاه نویسی
بیش نبود امتیاز یافت تا زمین فقرا بدر نه آنکه بدهد و برگذنه
بسار بیداغ و محالی بجایگیر او مقرر شد و چون شنیده بودند که
او شاگرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بنماز
و عبادات دیگر چندان معتقد نبود گمان داشتند که مگر در سخنان
مذهب و دین با ایشان مماشاة خواهد کرد از وادی مذهب
خود استقامت تمام ورزیده باکمال حب جاه و دنیاداری و امرا پرستی
دقیقه از دقایق تعصب در دین مرو نگذاشت و در عین دیوان خانه
خاص که هیچکس یارای آن نداشت که علانیه ادای صلوة کند
نماز بفراغ بال و جمعیت خاطر بمذهب اصامیه میگذارد و برین
معنی مطلع شده او را از زمره ارباب تقلید شمرده ازان وادی انماض